

مروارید «جان استاین بک» می درخشد

این کتاب، ترجمه و تلخیصی است از داستان مروارید اثر جان استاین بک، داستان‌نویس آمریکایی (۱۹۰۲-۱۹۶۸). مروارید (The Pearl) که تلفیقی است از افسانه و حقیقت، گوشه‌ای از زندگی سرخپوستان مکزیک را نمایان می‌سازد. «استاین بک» در این داستان، مانند اغلب آثار خود، زندگی مردم کشاورز و فقیر کالیفرنیا را به تصویر می‌کشد و با دستمایه قراردادن ادبیات سرخپوستی و یا به عبارتی، ادبیات بومیان آمریکا، بین جهان واقعیت (Realism) و افسانه (Legend) پل می‌زند. ادبیات سرخپوستی - آمریکایی، اگر چه با اسطوره‌ها و افسانه‌ها پیوند یافته، چنان بر رمان‌های آمریکایی تاثیر گذاشته که اگر بخواهیم از ادبیات آمریکایی سخن بگوییم، نخست باید از ادبیات سرخپوستی یا ساکنان اولیه آمریکا نام ببریم.

مروارید از لحاظ موضوع و قالب، از زمره این داستان‌هاست.

کینو قهرمان اصلی روایت، سرخپوستی است که از راه صید مروارید، روزگار می‌گذراند. او همراه همسرش خوانا و فرزند خردسالش کویوتیتو، در دهکده‌ای ساحلی، واقع در مکزیک زندگی می‌کند. روزی کینو و خوانا می‌بینند کژدمی روی ریسمان گهواره کویوتیتو راه می‌رود. کینو برای دور ساختن کژدم از کودک، به گهواره نزدیک می‌شود. او برای گرفتن کژدم دستش را آرام پیش می‌برد، اما در همین لحظه، با حرکت کویوتیتو، کژدم داخل گهواره می‌افتد و شانه کودک را نیش می‌زند. کینو برای نجات فرزندش او را نزد پزشکی در شهر می‌برد، اما پزشک که او را بی‌بضاعت می‌یابد، از معالجه کویوتیتو پرهیز می‌کند. کینو و خوانا، ناامید از بهبود فرزندشان، به سوی دهکده حرکت می‌کنند. خوانا در طول مسیر بازگشت، با مکیدن جای نیش و قرار دادن جلبک و علف دریایی روی آن، کودک را تا حدی آرام می‌کند. در همین هنگام کینو فرصت را مغتنم شمرده، به صید مروارید می‌پردازد. ناگاه در میان صدف‌ها و لابه‌لای سنگ‌ها، درخشش جادویی صدف بزرگی توجه او را به خود معطوف می‌سازد. کینو پس از صید صدف، به قایقش که تنها دارایی اوست، باز می‌گردد و با حیرت و



زهرا دامیار

- مروارید
- نویسنده: جان استاین بک
- مترجم: محسن سلیمانی
- ناشر: نشر افق
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۸۰ صفحه
- بها: ۳۰۰ تومان

هنگامی که به کتاب‌های شعر کودکان که این روزها با شتابی زیاد به بازار عرضه می‌شوند تا عطش مالی پدیدآورندگان این گونه آثار را فرو بنشانند، نگاه می‌کنیم، با خود می‌گوییم صد رحمت به این کتاب که دست کم با شکل و شمایل زیبا، تصاویری کودک پسند، نکاتی آموزنده در زمینه عددآموزی، عددنویسی، صداآموزی و شکل‌شناسی جانوران را به کودک ارزانی می‌دارد



انبوهی از کتاب‌های بازاری، فقط با قصد و نیتی سودطلبانه، پیشخوان کتاب فروشی‌ها و روزنامه‌فروشی‌ها را می‌انبارد، بدون آن که حتی نکته‌ای به کودک بیاموزد. برعکس، بدآموزی نیز دارد.

در کتاب «چوجه ما گم شده بود، پیدا شد» علی رغم نارسایی‌هایی که دارد، از جمله خشکی زبان ترجمه، رگه‌هایی از آرایه‌های ادبی در لابه‌لای گزاره‌های کوتاه آن به چشم می‌خورد:

«سه تا گاو گنده دید»

۱- صفت «گنده» برای گاو، در نظام معناشناختی کودک، صفت قابل فهم و مناسبی است و از مترادف‌هایی مانند «بزرگ» به ذهن و زبان مخاطب کم سن و سال، آسان‌تر و نزدیک‌تر می‌نماید.

۲- هم کناری و همسایگی حرف «گاف» در این جمله موسیقی روان و آهنگ گوش نوازی را ایجاد کرده است.

۳

کودک امروز، با وجود وسایل آموزشی فراوان و فراگیر، نسبت به کودکان نسل‌های پیش، از ضریب هوشی بالاتر و قدرت یادگیری بیشتر برخوردار است.

بنابراین، می‌توان نکته‌های بیشتری را با او در میان گذاشت. امروزه حتی کودکان پیش دبستانی، آمادگی فراگیری بسیاری از دانش‌ها را به زبان کودکانه دارند. به این دلیل، کتاب مورد بحث، متنی بسیار آسان و گزاره‌هایی تکراری دارد. خلاصه کلام، مترجم برای پدیدآوردن متن، زحمت چندانی نکشیده بلکه از دم دستی‌ترین واژه‌ها و عبارات استفاده کرده است، راستی، چه کسی نمی‌تواند از این گونه متن‌ها، باز آفریند؟

پانویس:

۱) پاییز خانم / ناصر کشاورز / کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان / چاپ سوم / ۱۳۷۷ / صفحه ۱۳.

همان گونه که تضادهای موجود در جهان، ارکان هستی را تشکیل می‌دهند و خیر و شر و تاریکی و روشنایی در کنار هم قرار گرفته‌اند، ساختار اصلی این داستان نیز بر تضادهایی بنا شده که سرنوشت کینو و خانواده‌اش را متحول می‌سازد.

داستان از انسجامی روان‌شناسانه بهره‌مند است و می‌تواند از این دیدگاه، ارزیابی شود.

هنر، نوعی فعالیت هماهنگ و متناسب با تمام قوای نفسانی است که به آزادی و بدون هیچ تقید و تعینی، در عالم تصویر و تجسم انجام می‌پذیرد. با توجه به تعریف هنر که از لحاظ روان‌شناسی، تناسب و تعادلی است بین قوه تخیل و قوه ادراک که در عین حال، مطابقت شیء و خارج نیز با این هر دو قوه رعایت شده باشد، در داستان حاضر نیز تناسب و هماهنگی درونی و ذهنی که بین قوای معرفت حاصل می‌شود، در ظرف احساس (احساسات کینو) تجلی نموده است.



کتاب ملائیکه و نوجوان / شهریور ماه ۱۳۷۹

دو تا سنگ و خردش کنیم. بیا بیندازیمش توی دریا تا برود همان جایی که بود.» (ص ۵۲) اما کینو خود را برای مقابله با هر حادثه‌ای آماده می‌کند. او می‌خواهد مبارزه کند و پیروز شود. کینو حاضر نیست از بخت و اقبال که پس از سال‌ها بدو روی آورده، چشم ببوشد. به همین دلیل، تصمیم می‌گیرد شبانه از روستا بگریزد. اما این بار، با تعقیب مردانی مسلح مواجه می‌شود. کینو و خانواده‌اش، ناگزیر به کوهستان پناه می‌برند، ولی آن جا طی حوادثی ناگوار، کویوتیتو را از دست می‌دهند و مجبور می‌شوند مروارید را برای دفع بلا یا به دریا بیندازند و دوباره به دهکده بازگردند.

ضمن مطالعه متن داستان به «آهنگ‌هایی» بر می‌خوریم که همواره در لایلای مطالب تکرار می‌شوند و به ذهن شخصیت‌های داستان راه می‌یابند. به عنوان نمونه، کینو پیش از یافتن مروارید، وقتی به موسیقی ذهنش گوش می‌سپارد، آهنگ «خانواده» را می‌شنود. او در واقع، بیش از وقوع هر حادثه‌ای، آهنگ آن را در ذهنش می‌شنود و بدین ترتیب، بیش از بروز هر ماجرای، بر آن وقوف می‌یابد؛ چرا که روزگاری مردم او آفرینندگان آهنگ‌های بزرگ بودند؛ طوری که هر چه می‌دیدند و می‌شنیدند یا به هر چه می‌اندیشیدند، به آهنگی بدل می‌شد. از دیدگاه روان‌شناسی، این موضوع، عبارت «تو همانی که می‌اندیشی» را در ذهن تداعی می‌کند. به تعبیر دیگر، کینو با نوعی «الهام» و مجاهدهٔ خلاقه، به آن چه وقوعش مقدر است، آگاهی می‌یابد. او پیش از صید مرواریدی که سرنوشت خود و خانواده‌اش را تغییر می‌دهد، آهنگ ماهی‌ها، آهنگ دریای خشمگین و آهنگ دریای آرام و همهٔ آهنگ‌های دیگری را که قومش ساخته بودند، می‌شنود. او می‌داند که همراه یا پیشامدهای خوشایند و شاد، بخش، باید در انتظار وقوع حوادثی شوم و ملال‌آور نیز باشد. همان گونه که آهنگ‌های متضاد در گوشش طنین می‌افکنند (آهنگ دریای خشمگین و دریای آرام) سرنوشت دوگانه‌ای نیز در انتظارش است. «ضربان این آهنگ، تپش قلبش بود که اکسیژنی را که از نفسش می‌گرفت، می‌بلعید.» (ص ۱۷)

«اما در این آهنگ، آهنگ مرموز و خفیف دیگری

شگفتی، صدف نیمه باز را می‌نگرد. او با چاقو دوکفه صدف را از هم می‌گشاید و در نهایت نابوری، با مروارید درشت و تابناکی رو به رو می‌گردد که هم چون قرص ماه می‌درخشید. کینو یافتن این مروارید را پایان تمام بدبختی‌ها و رسیدن به آمال دور دستش می‌انگارد. پس از بازگشت به دهکده، مردم که جویای حال کویوتیتو بودند، از صید مروارید بی‌همتایی به دست کینو با خبر می‌شوند. مروارید همهٔ اهالی را دچار حسرت و شگفتی می‌کند و سبب تغییر رفتار مردم و اطرافیان نسبت به کینو و خانواده‌اش می‌شود؛ تا آن جا که عده‌ای سعی می‌کنند به طرق غیر انسانی، مروارید را از چنگ آنها در آورند. سرانجام، ماجراهایی تلخ و ناخوشایند سبب می‌شود تا خوانا مروارید را شوم و دلیل بروز بدبختی و تلخکامی‌های اخیر زندگی‌شان ببیند.

در این جا اشاره به این نکته ضروری است که تلقین افکار و اوهام‌پلید از عوامل مهمی است که موجب می‌شود تا خوانا یافتن مروارید را شوم و مایهٔ رنج و بدبختی بداند؛ زیرا او به محض مشاهدهٔ مروارید، دچار اضطراب و تشویش می‌شود. شاید خوانا خود را مستحق چنین بخت و اقبالی نمی‌داند، ولی به هر حال، تلقین افکار بد و گرایش به تیره‌روزی و غم‌پروری، باعث بروز حوادث ناگوار خواهد بود.

همان گونه که امروزه در علم پزشکی و به ویژه روان‌شناسی ثابت شده، بسیاری از بیماران می‌توانند با تلقین سلامت و شادابی، امراض روحی و جسمی خود را درمان کنند.

به این ترتیب، القای افکار و عقاید بوج و واهی که خود نشانی از ترس و یأس به همراه دارد، سبب می‌گردد تا حوادث شوم و ناگواری گریبانگیر خوانا و خانواده‌اش شود. شاید اگر او یافتن مروارید را خوش یمن و دلیل جاری شدن نعمت الهی بر خود می‌دانست، دچار تیره‌روزی و نگون بختی نمی‌شد.

خوانا از کینو می‌خواهد مروارید را به دریا پرت کند و بدین طریق، عواقب شوم آن را از خانواده‌اش دور سازد. خوانا می‌گوید: «این مروارید شوم است. بیا قبل از این که ما را از بین ببرد، از بین بیریمش. بیا بگذاریمش لای

هم بود، آهنگی بود نه چندان محسوس، اما همیشه بود. دل‌انگیز بود و رمزآمیز و جفا نشدنی و در بر آهنگ پنهان بود. این آهنگ، آهنگ مروارید دست یافتنی بود.» (صص ۱۸ و ۱۷) در واقع، همان گونه که تضادهای موجود در جهان، ارکان هستی را تشکیل می‌دهند و خیر و شر و تاریکی و روشنایی در کنار هم قرار گرفته‌اند، ساختار اصلی این داستان نیز بر تضادهایی بنا شده که سرنوشت کینو و خانواده‌اش را متحول می‌سازد.

از دیگر مضامین ویژه‌ای که در این داستان بدان توجه شده، «مذهب» و اعتقاد به آیین و رسوم گذشتگان است. نویسنده در جای جای داستان، نه تنها به سنن و عقاید مذهبی اشاره نموده، بلکه بر آن تأکید نیز کرده است. در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: «خوانا در هنگام صید، بالای سر کینو در قایق، ورد و دعا می‌خواند. چهره‌ای جدی داشت تا بخت را به زور به جنبش و آورد و از دست خدایان برکنند، چون اینک برای شانهٔ ورم کردهٔ کویوتیتو سخت به بخت و اقبالش نیاز داشت. با این همه چون نیاز و خواسته‌اش بزرگ بود، آهنگ مرموز و حقیقت مروارید دست یافتنی، بلندتر به گوش می‌رسید و تک تک عبارات آن به وضوح و نرمی، در دل آهنگ اعماق دریا می‌نشست.» (ص ۱۸)

و یا در جایی دیگر آمده است: «کینو طبق اعتقاد



اگر بخواهیم از ادبیات آمریکایی سخن بگوییم، نخست باید از ادبیات سرخپوستی یا ساکنان اولیه آمریکا نام ببریم. مروارید از لحاظ موضوع و قالب، از زمره این داستان‌هاست.

مروارید، بین دو وجه واقع‌گرایی و تمثیلی قرار گرفته است. بیان مشکلات و رنج‌های طبقه آسیب‌پذیر و کم‌درآمد آمریکا، دیدگاه رئالیستی را تداعی می‌کند و مفهوم نمادین مروارید و افسانه‌ای که در خلق داستان بکار رفته، جنبه تمثیلی آن را آشکار می‌سازد.

واقع‌گرایی و تمثیلی قرار گرفته است. بیان مشکلات و رنج‌های طبقه آسیب‌پذیر و کم‌درآمد آمریکا، دیدگاه رئالیستی را تداعی می‌کند و مفهوم نمادین مروارید و افسانه‌ای که در خلق داستان بکار رفته، جنبه تمثیلی آن را آشکار می‌سازد.

به این ترتیب خواندن داستان، نه تنها از جاذبه فراوانی برخوردار است، بلکه وصف شهر و دهکده و مردم و تنوع حوادث که با آهنگ‌ها و نمه‌های مختلف مانند نمه خوشبختی، نمه مروارید، نمه خانواده و نمه دشمنی و در پایان، نمه بدبختی همراه است، سراسر نغز و دلنشین

و تأثرآور و حاکی از لطافت و ذوق است. با این که کتاب حاضر، متن کوتاه شده داستان اصلی است، به مطالب و مضامین مهم و اصلی داستان اشاره شده و در این تلخیص، مفهوم کلی داستان به خوبی نمود یافته و مطالعه آن برای مخاطب نوجوان و کم‌حوصله، آسانتر و قابل فهم‌تر شده است. اما گاه در میان سطرهای کتاب به واژه‌هایی بر می‌خوریم که شیوایی نثر را خدشه‌دار ساخته و از اصالت کلام کاسته است. از جمله: «کویوتیو از ترس ونگ می‌زد.» (ص ۵۸) «خانه‌ها آروغ می‌زدند و مردم را بیرون می‌دادند و درها بچه‌ها را استفرغ می‌کردند.» (ص ۴۱) «کویوتیو سواددار شده است.» (ص ۳۵) «کینو در مروارید کینو را دید.» (ص ۲۴) البته، شاید آوردن این عبارات و واژه‌ها در داستان، نشانه امانتداری مترجم نسبت به متن اصلی باشد، ولی مترجم با توجه به ارکان و ساختار دستوری زبان مقصد، می‌توانست با انتخاب و جایگزین کردن کلمه‌ها و جمله‌های مناسبتر و زیباتر، بر روانی و شیوایی کلام بیفزاید و خواندن داستان را برای مخاطب جوان خود دلپذیرتر و جذابتر کند. در مجموع نثر کوتاه، فشرده، شفاف، قابل فهم و ساده برگردان کتاب که واقعیات عینی را منعکس می‌سازد و از بیان احساسات، به صورت مستقیم دوری می‌جوید، در لا به لای سطرهای کتاب مشهود است و از ویژگی‌های بارز آن به شمار می‌رود. امید است در آینده، با کوتاه کردن و ترجمه متن شاهکارهای ادبی جهان، گام مؤثری در جهت تشویق کودکان و نوجوانان ایرانی به کتاب و کتابخوانی برداشته شود.

در هنگام برخورد با صدف بزرگ، ضربان قلبش تندتر می‌شود و آهنگ بر طنین مروارید دست یافتنی را در گوشش می‌شنود، او با بی‌میلی، صدف را باز می‌کند؛ چرا که می‌داند در خلیج، اشباح و اوهام بیش از واقعیات است؛ اما پس از گشودن صدف و مشاهده مرواریدی که نور را جذب می‌کند و هم‌چون «نقره‌ای گداخته» (ص ۱۹) باز می‌تاباند، آرزوهای خود را یک به یک در آن مروارید مرور می‌کند؛ آرزوهایی که پیش از آن، برایش محال و دست نیافتنی بودند. اما بنا به اعتقاد الفرد ادلر، این که اختلال‌های روانی افراد، هیچ یک از روی اتفاق و تصادف نیست و احوال نفسانی، طبعاً بر اصل ترتب معلول بر علت، جریان دارند، منشأ این احوال را در عوامل ذهنی از قبیل عقاید و ارزش‌هایی که انسان درباره خود و دیگران قایل است، باید جستجو کرد. از دیدگاه وی، محرک عمده احوال و اطوار انسان، میل به قدرت و تفوق است تا بدان وسیله، احساس حقارتی را که در وی هست، جبران کند. کینو که «صدها سال فرمانبرداری تا اعماق وجودش نفوذ کرده بود» (ص ۲۹)، پس از این که پزشک آزمند، برای معالجه کویوتیو به منزلش می‌آید، با آن همه خشم و نفرتی که نسبت به او داشت، رام می‌شود؛ چرا که «قبیله‌اش همیشه رام می‌شد.» (ص ۲۹) کینو فکر می‌کرد با به دست آوردن مروارید، می‌تواند بر عقده حقارتی که از گذشته در وجودش شکل گرفته و ناشی از سرخوردگی اجدادش در برابر سفیدپوستان بود، غلبه کند و بدین طریق، خط بطلانی بکشد بر همه حقارت‌های گذشته‌اش.

به طور کلی، می‌توان گفت که مروارید، بین دو وجه

اجدادش و آن چه در وجود خویش می‌یافت و به آن اعتقاد داشت، می‌دانست که خدایان دوست ندارند انسان‌ها نقشه بکشند، می‌دانست که اگر انسان‌ها کوشش کنند و موفق شوند، خدایان از آنها انتقام خواهند گرفت» و مواردی دیگر که در این جا به چند نمونه اشاره می‌شود: رفع نیاز و تمنا فقط از خدایان، رسم صدقه دادن به شکرانه نعمتی که حاصل شده و از همه مهمتر این که کینو با یافتن مروارید می‌خواهد به کلیسا برود تا در برابر محراب بلند، زانو بزند و کشیش او و همسرش را رسماً به عقد ازدواج یکدیگر در آورد؛ چون اکنون ثروتمند است و می‌تواند هزینه ازدواجش را پردازد.

اما از منظری دیگر، داستان از انسجامی روان شتابانه بهره‌مند است و

می‌تواند از این دیدگاه، ارزیابی شود. وقتی کینو، صدف مروارید را می‌گشاید، رویاهایش بر سطح آن شکل می‌گیرد و خطاب به همسرش می‌گوید: «در کلیسا ازدواج می‌کنیم.» (ص ۲۴) «سپس [در مروارید] لباس‌هایشان را دید... خوانا شال شق و رق و نو و دامنی نو داشت و پایین دامن بلندش کفشی به پا کرده بود. خود او لباس سفید به تن کرده بود و کلاهی نو به سر داشت؛ کلاهی که حصیری نبود، بلکه از نمد مشکی اعلا درست شده بود... کویوتیوی عزیز، او هم لباس آبی دریانوردان آمریکایی را به تن کرده و کلاه کوچولوی قایق‌رانها را به سر گذاشته بود.» (ص ۲۴) او هم چنین در سطح مروارید، آینده درخشان فرزندش را می‌دید: «پسرم سواد یاد می‌گیرد، کتاب‌ها را باز می‌کند، پسر می‌نویسد، نوشتن یاد می‌گیرد، پسر حساب یاد می‌گیرد، بعدش ما راحت می‌شویم، چون یاد می‌گیرد، ما هم از او یاد می‌گیریم.» (ص ۲۵) آری همه اینها در مروارید بود و شکل‌ها در آن برق می‌زدند و یک به یک نمایان می‌شدند.

این موضوع را با توجه به نظریه کانت، ارزیابی می‌کنیم. او معتقد است هنر، نوعی فعالیت هماهنگ و متناسب با تمام قوای نفسانی است که به آزادی و بدون هیچ تقید و تعینی، در عالم تصویر و تجسم انجام می‌پذیرد. با توجه به تعریف هنر که از لحاظ روان‌شناسی، تناسب و تعادلی است بین قوه تخیل و قوه ادراک که در عین حال، مطابقت شیئی خارج نیز با این هر دو قوه رعایت شده باشد، در داستان حاضر نیز تناسب و هماهنگی درونی و ذهنی که بین قوای معرفت حاصل می‌شود، در ظرف احساس (احساسات کینو) تجلی نموده است. کینو